

فلسفه مضاف

علی اکبر رشاد*

چکیده

مؤلف مقاله «فلسفه مضاف»، سعی کرده است: مباحث مهمی را -هرچند بسیار فشرده- درباره فلسفه‌های مضاف مطرح کند، از جمله: ارائه تعریف خاصی برای فلسفه مضاف، تأکید بر امکان و ضرورت فلسفه‌های مضاف اسلامی، پیشنهاد معیارهایی برای تقسیم و طبقه بندی فلسفه‌های مضاف و ...

محقق محترم فلسفه‌های مضاف را، شاخه‌هایی از فلسفه به معنای عام می‌داند که عهده‌دار مطالعه فرانگر-عقلانی مسائل اساسی «مضاف‌الیه» خویش‌اند مؤلف سه گونه تقسیم برای فلسفه‌های مضاف ارائه کرده، از جمله این که مضاف‌الیه و متعلق فلسفه‌های مضاف، گاه مجموعه دستگاوواره معرفتی (دانش) است و گاه کلان مقوله‌ای غیر معرفتی است، نوع اول از سنخ معرفت درجه یک و نوع دوم از جنس معرفت درجه دو خواهد بود.

واژگان کلیدی: فلسفه، فلسفه مضاف، معرفت درجه دو، مطالعه فرانگر-عقلانی، اقسام فلسفه مضاف، حکمت اسلامی، علوم عقلی.

از تکون فلسفه‌های مضاف، به مثابه دانش‌هایی مستقل و منسجم، دیری نگذشته است، و درباره مسائل این دسته از معارف حکمی، چندان که باید، کسی به ویژه در ایران- سخن نگفته است؛ حاق و حاشیه، و حدود و حوالی این علوم، گاهی، شناخته و ساخته و پرداخته نشده است، هم از این‌روست که درباره مسائلی چون ماهیت، موضوع، قلمرو، ساختار، روش و رویکرد، و انواع فلسفه مضاف، ابهام‌های بسیاری وجود دارد و همین ابهام‌ها، موجب پاره‌ای چالش‌ها و لغزش‌ها در میان پژوهندگان این حوزه معرفتی گشته است:

گاه این دانش‌ها، صورت بسط یافته رؤوس ثمانیه علوم قلمداد شده! (مصباح، ۱۳۷۳: ص ۲۵ و ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۶۸) و گاه مسائل فلسفه مضاف به «علوم» با فلسفه مضاف به «امور» (غیر علم‌ها) خلط گشته؛ گه‌گاه از پایگاه این دانش‌ها به‌رغم آن که شاخه و لایه‌ای از فلسفه‌اند- به صدور باید و نباید، و بیان روایی‌ها و ناروایی‌ها پرداخته می‌شود! و گاه نیز مطالب و مباحث

غیرفلسفی، جزو مباحث فلسفه‌های مضاف انگاشته می‌شود، و دیگر بار غافل از مشترک لفظی بودن کاربرد واژه فلسفه در «فلسفه مضاف» با کاربرد آن در ترکیب‌های غیرمعرفتی - که کلمه فلسفه به معنایی همچون «علت»، «دلیل»، «غایت» و ... به کار رفته است - پاره‌ای از این ترکیب‌ها در زمره فلسفه‌های مضاف پنداشته می‌شود.

به دلیل وجود خلط و خطاهایی از آن دست که گفته شد، این معارف ارجمند، حاجتمند نگاه و نگرشی از جنس خویش‌اند؛ و اگر چنین نگاهی - آن چنان که باید و شاید - صورت بندد، برآیند آن می‌تواند، به عنوان «فلسفه فلسفه مضاف» سامان یابد. می‌توان مقاله حاضر را گامی آغازین در این راه قلمداد کرد.

البته من در این مقاله بیش از آن دغدغه مند نکته فوق باشم، از سویی در صدد بیان دیدگاه‌های خویش در باب پاره‌ای از مسائل فلسفه مضاف، و ازدیگر سوی دیگر در مقام جلب نظر ارباب حکمت و معرفت، به ضرورت و اهمیت تأسیس و توسعه فلسفه‌های مضاف براساس حکمت و علوم عقلی اسلامی هستم، و با منظورداشت چنین مقصود و مقصدی، به طرزی گذرا و کوتاه، درباره فلسفه‌های مضاف علی‌الاطلاق، و پیرامون نکاتی چند باب تأسیس فلسفه‌های مضاف اسلامی، قلم خواهم گرداند.

مباحث بسیاری می‌تواند و می‌باید درباره فلسفه‌های مضاف، بازکاویده و بازپژوهیده شود، مهم‌ترین آن‌ها، با لحاظ مقصود قصوای این مسوده، محورهای زیر است:

۱. تعریف فلسفه مضاف؛
۲. موضوع فلسفه مضاف؛
۳. قلمرو فلسفه مضاف؛
۴. ساختار و مسائل فلسفه‌های مضاف؛
۵. اهداف، فوائد و عوائد فلسفه‌های مضاف؛
۶. روش فلسفه‌های مضاف؛
۷. رویکرد فلسفه‌های مضاف؛
۸. انواع فلسفه‌های مضاف؛
۹. نسبت و مناسبات فلسفه‌های مضاف با دیگر دانش‌ها، به ویژه با علوم مضاف الیه خود،
۱۰. امکان فلسفه‌های مضاف اسلامی؛
۱۱. ضرورت فلسفه‌های مضاف اسلامی؛

۱۲. منابع فلسفه‌های مضاف اسلامی؛

۱۳. منطق تأسیس فلسفه‌های مضاف اسلامی؛

۱۴. کاستگی‌ها و بایستگی‌های کنونی فلسفه‌های مضاف اسلامی.

اینک پاره‌ای توضیحات دربارهٔ فصول پیشگفته:

یک. تعریف: فلسفهٔ مضاف را می‌توان به دو شیوه تعریف کرد: ۱. به نحو تاریخی و تحقیقی و با توجه به مصادیق موجود و تلقی اصحاب این حوزهٔ معرفتی آن‌سان که هستند. ۲. به نحو منطقی و مطلوب و آن‌چنان که باید باشند. به دلیل تطوراتی که در عینیت تاریخی علوم روی می‌دهد و تفاوت‌ها و حتا تهافت‌هایی که در میان اصحاب نظر و اثر حوزه‌های معرفتی گوناگون وجود دارد، و نیز خلط و خطاهای فراوانی که در تبیین سرشت و صفات، و ذات و زوایای فلسفه‌های مضاف، میان مدعیان این حوزه رخ داده است، ارائهٔ تعبیری واحد و همه‌پسند در تعریف آن دشوار می‌نماید، ما در تعریف، شیوهٔ دوم را بر می‌گزینیم.

به نظر این کمین، در صورت توسعهٔ حکمت اسلامی و تحویل آن به فلسفه‌های تخصصی گوناگون و تأسیس فلسفه‌های مضاف، و نیز با تحریر و تنقیح فلسفه از زوائد و استطرادات، -که همگی ضروری‌اند- (رک: رشاد، ۱۳۸۴) فلسفهٔ مطلق (در مقابل فلسفه‌های مضاف) را، می‌توان به «دانش پژوهش عقلانی در احکام کلی و عوارض ذاتی موجود بما هو موجود و اقسام نخستینهٔ آن» تعریف کرد. این تعریف را ما با اقتباس از قیس صدرایی، در تعریف فلسفهٔ اولی و علم اعلی که موضوع آن «موجود بما هو موجود» است، پرداخته‌ایم. صدرالمتألهین در تعریف فلسفهٔ اعلی فرموده است:

...ان الفلسفة الأولى باحثة عن احوال الموجود بما هو موجود، و عن اقسامه الأولى - ای التی یمکن أن يعرض للموجود من غیر ان یصیر ریاضیاً او طبیعياً (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵).

هرچند این عبارت خالی از اشکال نیست، اما بر سایر تعاریف و تعبیر ترجیح دارد. زیرا تعریف فلسفه، فقط به غایت یا کارکردی مانند «صیورته‌ها (الانسان) عالماً مشابهاً للعالم العینی» (همان: ص ۲۴) یا «حصول استکمال نفس آدمی بر اثر معرفت به حقایق موجودات آن‌سان که هستند» (همان: ۲۳)، یا «یحصل التشبه بالباری (همان)»^{*}، یا تعمیم و بسط افراطی دایرهٔ

* شاید بتوان گفت: این فوائد و عوائد، از عرفان -که آدمی را به انسان کامل که عالم ماهی علیها و الحکم بوجودها حقیقتاً بالبراهین

اطلاق فلسفه، تا جایی که دانش‌های مستقل گوناگونی را در برگیرد (اخوان الصفا، ۱۹۸۳: ص ۲۶۶-۲۷۴)، -یا توسعه قلمرو آن تا حدی که بحث از حقایق همه اشیاء به عهده او نهاده شود(الکندی، ۱۹۹۴: ص ۷۷)؛ همچنین تحدید تفریطی دایره اطلاق و فرو کاستن آن به «مجردات پژوهی»* یا «الاهیات محض»**، چندان روا و کارا نیست***.

با توجه به تعریف مختار برای فلسفه مطلق، فلسفه مضاف عبارت خواهد بود از دانش مطالعه فرانگر/ عقلانی احوال و احکام کلی یک علم یا رشته علمی (همچون علم جامعه‌شناسی و علوم انسانی) یا یک هستومند دستگاہوار انگاشته حقیقی یا اعتباری (مانند جامعه و علم). در تعریف پیشنهادی ما، ضمن تحفظ بر هم آهنگی تعریف فلسفه مضاف با تعریف فلسفه مطلق، با کلمه «دانش» به دستگاہواره (discipline) بودن فلسفه مضاف به مثابه یک علم مستقل، و با تعبیر «مطالعه فرانگر» به رویکرد تحلیلی و تنقیدی، و با کلمه «عقلانی» به روش آن، و با عبارت «احکام کلی» به قلمرو این حوزه حکمی و مسائل آن، و با ذکر انواع مضاف‌الیه فلسفه‌های مضاف -که فراگیرترین ملاک تقسیمات فلسفه مضاف نیز می‌باشد- به موضوع و اقسام آن، اشاره رفته است و بدین ترتیب تعریفی چند ساحتی برای فلسفه‌های مضاف پرداخته‌ایم.

در تعریف پیشنهادی، با توجه به مؤلفه‌های تعریف، به اوصافی همچون: ۱. هویت تماشاگرانه و برون‌نگر و نه بازی‌گرانه و درون‌نگر، ۲. نقش قضایی و نه فتوایی، ۳. کل‌انگاری و نظام‌واره‌نگری نه جزء‌بینی و مسأله‌محوری، به عنوان خصائل ذاتی فلسفه‌های مضاف، تصریح یا تلویح شده است. توجه به مختصات فلسفه اولی، از قبیل اعم بودن موضوع آن نسبت به همه علوم، رجوع محمولات آن به موضوعش، مقصود لذاته بودن آن، «آئی» بودن برهان‌های آن، تفاوت‌های فلسفه‌های مضاف با فلسفه کلی و مطلق روشن می‌گردد.

* لأنّ الفلسفة الالهية هي العلم باحوال الموجودات المجردة من حيث الوجود... / قطب الدين محمد الرازي، ذیل عنوان «المنط الرابع في الوجود و علله» كتاب الاشارات والتنبيهات .
** البته، فلسفه را الاهیات محض انگاشتن با تعبیر و تلقی‌ای که صدرالمتألهین در المظاهر الالهیه آورده است، قابل دفاع است، او گفته است: الحكمة التي هي معرفة الاول و مرتبة وجوده و معرفة صفاته و افعاله و انها كيف صدرت منه الموجودات في البدو و العود... .
*** صدرالمتألهین در ج ۳ اسفار، ص ۵۵۵، پاره‌ای از معانی یا اطلاقات حکمت را - نه به مثابه یک دانش آورده است.

موضوع فلسفه‌های مضاف، «هستومندهای دستگاہوار معرفتی یا غیرمعرفتی» خاص است، اما موضوع فلسفه مطلق، موجود مطلق است، و بدین جهت فلسفه اعلی مرتبت «رئیس العلومی» خویش را در قیاس با فلسفه‌های مضاف نیز حفظ می‌کند، هرچند در هر دو گونه فلسفه (مطلق و مضاف)، مصب بحث همان احکام کلی، اما احکام کلی موضوع همان گونه خاص است؛ و نیز هر دو نوع فلسفه، فلسفیت خویش را وامدار رهیافت، روش و رویکرد عقلانی‌اند و این صفت و خصلت میان انواع فلسفه، مشترک است.

فلسفه‌های مضاف با «علم‌های مضاف»، نظیر جامعه‌شناسی معرفت، جامعه‌شناسی دین، جامعه‌شناسی سیاست، متفاوت است، در «علم‌های مضاف»، به اقتضاء علم بودن آن‌ها، مضاف‌الیه به نحو تجربی و جزءبینانه، مورد کاوش و پژوهش قرار می‌گیرد، و قضایای آن‌ها نیز از نوع «اگر... آن‌گاه...» یعنی ناظر به کشف و وصف روابط پدیده‌ها است.

هر چند ممکن است پاره‌ای از مسأله‌ها، هم در فلسفه مضاف به یک موضوع، و هم در علم آن موضوع، مورد بحث قرار گیرد، چنان‌که مسائلی چون چیستی حقوق و نسبت حقوق و اخلاق، اقسام حقوق، مناشی و منابع حقوق و... هم در «فلسفه حقوق» و هم در «علم حقوق»، بررسی می‌شود. و این امر، گاه به‌خاطر خلط میان مسائل علوم، رخ می‌دهد و باید از آن پرهیخت، اما گاه با لحاظ تفاوت در حیث، روش و رویکرد و غایت یا جهت دیگری، یک مسأله در دو حوزه درج و بحث می‌شود، و این البته بلامانع بلکه پرهیز ناپذیر است.

فلسفه‌های مضاف صورت بسط یافته رؤوس ثمانیه علوم نیستند، زیرا نسبت مسائل فلسفه‌های مضاف با رؤوس ثمانیه علوم، عام و خاص من وجه است: مطالبی همچون بررسی پیشینه تاریخی یک علم و سخن از موسس و مدوّن آن، نامگذاری، انحای تعلیم، در رؤوس ثمانیه مطرح و مندرج‌اند، اما این دست مطالب چون جنبه تاریخی دارند و به عنوان بخشی از مباحث ذاتی فلسفه‌های مضاف در آن‌ها قابل طرح نیستند؛ و از سوی دیگر مباحثی مانند سرشت گزاره‌های علم مضاف‌الیه و پیش‌انگاره‌های معرفتی و غیرمعرفتی موثر بر مضاف‌الیه، علل و انواع تطورات علم در فلسفه‌های مضاف، مورد فحص و بحث قرار می‌گیرند اما هرگز جزء مباحث رؤوس ثمانیه علوم بشمار نمی‌روند.* و مهم‌تر آن که

*. از باب نمونه در شرح حکمة الاشراق ص ۲۸ و ۲۹، رؤوس ثمانیه عبارت از محورهای زیر دانسته شده: الغرض من العلم؛ المنفعة؛ السمة؛ المؤلف؛ انه من ای علم هو...؛ فی ای مرتبة هو؛ القسمة؛ و انحاء التعالیم/

رؤوس ثمانیه منحصرأً عهده‌دار تبیین مسائل کلی و مقدماتی علوم‌اند، در حالی که مضاف‌الیه فلسفه‌های مضاف، همواره علوم نیستند؛ فلسفه‌های مضاف به امور (هستومندهای دستگاہوار انگاشته)، شمار بزرگی از فلسفه‌های مضاف را تشکیل می‌دهند!

دو. موضوع و قلمرو فلسفه مضاف: موضوع فلسفه مضاف، گاه علم‌ها هستند، و گاه غیرعلم‌ها؛ مراد ما از علم، سانیس یا فقط علوم حقیقی نیست، بلکه مراد هر آن مجموعه مسائل معرفتی و دانستنی‌های دستگاہوار شده است.

امور و هستومندهای دیگر (غیرعلم‌ها) آن‌گاه متعلق فلسفه قرار می‌گیرند و موجب تکون یکی از فلسفه مضاف می‌شوند که مسائل آن به اندازه‌ای بسط یافته باشد که فحص و بحث عقلانی درباره احکام کلی آن‌ها، به لحاظ کمی و کیفی قابلیت ساماندهی در حد و در قالب یک دانش را پیدا کرده باشد.

همین جا بر این نکته نیز تأکید می‌ورزیم که قلمرو فلسفه‌های مضاف، آن دسته از مسائل هر مضاف‌الیه است که دارای قابلیت مطالعه عقلانی‌اند، مطالعه عقلانی تاریخ و تطورات علوم یا امور، بخشی از فلسفه مضاف آن علوم و امور به‌شمار می‌رود، اما مطلق مطالعه تاریخ و تاریخی یک موضوع نمی‌تواند مطالعه فلسفی انگاشته شود.

سه. ساختار و مسائل فلسفه‌های مضاف: فصول ساختار هر فلسفه مضافی، تابع مسائل اساسی موضوع آن است؛ فلسفه‌های مضاف به علوم با فلسفه‌های مضاف به امور، از این حیث بیشترین تفاوت را، با همدیگر پیدا می‌کنند. در یک طبقه‌بندی کلی، مسائل قابل طرح (و مطرح شده) در فلسفه‌های مضاف را، می‌توان به سه گروه دسته‌بندی کرد:

۱. مباحث و مسائل عام و مشترک میان انواع فلسفه‌های مضاف، مانند بحث از سرشت و صفات ذاتی مضاف‌الیه.

۲. مباحث و مسائل مربوط به گروهی خاص از فلسفه‌های مضاف، مانند بررسی جایگاه «علم مضاف‌الیه»، در شبکه علوم مرتبط با آن، و مانند بحث از ماهیت گزاره‌های تشکیل‌دهنده «علم‌های مضاف‌الیه» در فلسفه‌های مضاف به علوم، و مانند بحث از قانونمندی پدیده‌ها در فلسفه‌های مضاف به امور.

مقایسه این فهرست با ساختار و سرفصل‌های برخی فلسفه‌های مضاف که در همین مقاله، خواهیم آورد، تفاوت میان رؤوس ثمانیه با فلسفه‌های مضاف را، به خوبی آشکار می‌سازد.

۳. مباحث و مسائل مختص و منحصر به برخی فلسفه‌های مضاف، مانند بحث از اطلاق و نسبت احکام اخلاقی در فلسفه اخلاق، و مانند بحث پیرامون وحی، ایمان و خلود نفس و ... در فلسفه دین.

از باب نمونه، ساختار فصول عمده برخی از انواع فلسفه‌های مضاف را، در این جا می‌آوریم: از میان فلسفه‌های مضاف به امور، «سامانه مباحث فلسفه دین»، و فصول امهات مباحث «فلسفه فقه» و نیز «ساختار فلسفه فرهنگ»، را درج می‌کنیم؛ از میان فلسفه‌های مضاف به رشته‌ها و علوم، «فهرست محورها و مباحث فلسفه معرفت دینی» را، که محورهای فرابخشی فلسفه علوم دینی را نیز در بر می‌گیرد، و از میان فلسفه‌های مضاف به علم‌ها نیز، «ساختار فلسفه علم فقه» را ارائه می‌کنیم:

سامانه مباحث فلسفه دین

مراد از دین، صورت ملهم و منزل مشیت تکوینی (متحقق) و اراده تشریحی (متوقع) آفریدگار و پروردگار جهان و انسان است؛ و به تعبیر دیگر: دین «عبارت است از مجموعه گزاره‌ها و آموزه‌های الهام و ابلاغ شده از سوی مبدأ هستی و حیات، که اعتقاد و التزام بدان‌ها مایه کمال و سعادت دنیوی و اخروی آدمی می‌گردد». دانش عهده‌دار مطالعه فرانگر عقلانی دین را، فلسفه دین می‌نامیم. در فلسفه دین مباحث زیر مورد کاوش و پژوهش قرار می‌گیرد:

۱. چیستی دین (و مباحث ماهوی دین):

تحت این فصل، عنوان‌های زیر، بازرسیده و بازکاویده می‌شود:

۱-۱. تعاریف دین (و تعریف مختار)

۱-۲. گوهر و صدف یا حاق و حاشیه دین،

۱-۳. قلمرو دین (گستره شریعت)

۱-۴. کمال، جامعیت و جاودانگی دین،

۱-۵. ایمان،

۱-۶. عبادت.

۲. اهداف دین.

۳. کارکردهای دین.

۴. منشأ دین:

در زیر این عنوان، انگاره‌های روان‌شناختی، زبان‌شناختی، تاریخی، جامعه‌شناختی و ... مطرح شده در باب ظهور دین و دین‌گرایی انسان‌ها، و نظریهٔ مشیت الاهی و فطرت‌مندی آدمی، در بوتهٔ پژوهش قرار می‌گیرد.

۵. پلورالیسم دینی (مسأله وحدت و تنوع ادیان).

۶. معرفت دین:

در این بخش، مسائل زیر، مورد کاوش و پژوهش قرار می‌گیرد:

۱-۶. امکان فهم دین،

۲-۶. روش‌مندی فهم دین،

۳-۶. زبان دین (وحی) و زبان دینی (زبان سخن گفتن از خدا)

۴-۶. منابع و مدارک شناخت دین.

۷. نسبت و مناسبات دین با: فلسفه، عرفان، اخلاق، علم، فرهنگ، هنر، تاریخ، تمدن و.

۸. دربارهٔ امهات مدعیات دینی:

در این مبحث، نخست «توجیه‌پذیری باورداشتهای دینی» و «معناداری قضایای دینی»، سپس عنوان‌های زیر، باید مورد ژرفکاوی قرار گیرد:

۱-۸. خدا (مفهوم و ادلهٔ اثبات و انکار)؛ این مسأله، مهم‌ترین و گسترده‌ترین مسألهٔ فلسفهٔ دین قلمداد می‌شود.

۲-۸. صفات،

۳-۸. شرور و کاستی‌ها (مسألهٔ عدل و حکمت خدا و هدفداری حیات و نظام احسن)،

۴-۸. خلقت و نحوهٔ پیدایش وجود (و مسألهٔ آغاز)،

۵-۸. مجرد و مادی،

۶-۸. وحی، نبوت و تجربهٔ دینی،

۷-۸. اعجاز،

۸-۸. معنای زندگی،

۹-۸. اختیار،

۱۰-۸. شعائر، آداب و مناسک دینی،

۱۱-۸. تکلیف و نظام اخلاقی جهان (و مسألهٔ فرجام تاریخ)،

۸-۱۲. خلود نفس،

۸-۱۳. معاد (سعادت و شقاوت ابدی).

درخورد گفته است که:

الف. برخی از عناوین، به طور استطرادی یا از باب تتمیم مباحث اصلی فلسفه دین (با توجه به تعریف مختار)، و برخی دیگر از سرهماوایی با سنت گزاران این دانش، در فهرست گنجانده شده است.

ب. هر چند مسائلی همچون: نیاز انسان به دین، انتظار آدمی از دین، علل اقبال و ادبار به و از دین، و ...، به گونه‌ی تطفلی قابل طرح در فلسفه دین هستند، اما قرابت این بحث‌ها با انسان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ ادیان افزون‌تر است.

ج. بسیاری از مسائل یاد شده، به اعتباری، مسأله فلسفه دین و به اعتباری دیگر از مسائل دانش‌های خویشاوند با آن، به شمار می‌روند، بدین‌رو ضمن منظور داشت تفاوت حیثی، ناگزیر باید به نوعی در آمیختگی صوری در مسائل علوم ذوی‌القربی، تن در داد.

د. جای طرح مسائل اختصاصی ادیان مانند: «تثلیت و تجسد خدا»، دانش دین‌شناسی تطبیقی (مقایسه‌ای) یا کلام خاص هر دین است.

ساختار فلسفه فرهنگ

ساخت و ریخت بینش و منش تافته و تنیده در بستر زمینی و بازه زمانی مشخص را که چون طبیعت و هویت محقق و مجسم جمعی طیفی از آدمیان، صورت بسته باشد، فرهنگ می‌نامم. از این‌رو به نظر ما مطالعه فرهنگ، در حقیقت «انسان‌شناسی انضمامی» است. به تعبیر دیگر: فرهنگ، جهان‌زیست‌نافیزیکی جمعی انسان است، و گویی انسان بلافرهنگ و فرهنگ بلاانسان، بی‌معناست.

جهان‌زیست آدمیان، به همان اندازه پیچیده، هزار تو، کثیرالاضلاع و الأجزاء است که انسان‌شناسی و جهان‌زیست‌فیزیکی. پژوهش فرانگر عقلانی احکام فرهنگ، برعهده فلسفه فرهنگ است. ساختار کلی فلسفه فرهنگ به شرح زیر خواهد بود:

۱. چیستی فرهنگ (الثقافه):

۱-۱. روش‌شناسی فرهنگ‌پژوهی،

۱-۲. تعاریف فرهنگ،

۳-۱. تعریف مختار.

۲. مبانی و مؤلفه‌های فرهنگ (بحث اجمالی براساس تعریف مختار):

۲-۱. خصائل ذاتی و عرضی فرهنگ،

۲-۲. نقد و بررسی نظریه‌های فرهنگ.

۳. انواع فرهنگ‌ها:

۳-۱. مختصات مقسمی و قسمی فرهنگ،

۳-۲. دسته‌بندی فرهنگ‌ها و شاخصه‌های هر یک (از باب نمونه: فرهنگ کلان و

فرهنگ خرد؛ فرهنگ دینی و فرهنگ سکولار؛ فرهنگ پیشرو و فرهنگ پسرو؛ فرهنگ

مترقی و خوب و فرهنگ منحط و بد، و ...).

۴. منابع فرهنگ:

۴-۱. فرآیند تکون فرهنگ،

۴-۲. خصائل آدمی؛ دین؛ پنداشته‌های بشری، ملی، قومی؛ اقلیم؛ علم‌ها؛ و ... به مثابه

منابع فرهنگ.

۵. انسجام و قانونمندی فرهنگ

۶. ارتقاء و انحطاط فرهنگ:

۶-۱. ثبات و تغییر فرهنگ،

۶-۲. معناشناسی انحطاط و ارتقاء،

۶-۳. علل ارتقاء و انحطاط.

۷. کارکردهای فرهنگ

۸. نسبت و مناسبات فرهنگ‌ها:

۸-۱. تباین یا ترابط؟

۸-۲. تقابل یا تعامل؟

۸-۳. رابطه خطی: توالی و توالد؟

۹. نسبت و مناسبات فرهنگ با مقولات دیگری که با بود و نمود آدمی معنا پیدا

می‌کنند، از قبیل:

- انسان‌شناسی،

- جامعه،
- وراثت،
- اقلیم،
- دین،
- تمدن،
- تاریخ،
- حکمت و اندیشه،
- علوم،
- فناوری،
- هنر،
- سیاست،
- اقتصاد،
- حقوق،
- تربیت،
- عرف، آداب، عادات و ...

۱۰. اوصاف و احکام فرهنگ:

از باب نمونه در زیر، به برخی از صفات و احکام فرهنگ اشاره می‌کنیم:

۱. منظومه‌وارگی و انسجام،
۲. معجون‌گونگی، کثیرالاضلاع و الاجزاء بودن،
۳. پیچیدگی و چندلایگی و هزارتو بودن،
۴. حضور مشاع و روان‌آسا در کالبد هر آن چه که با بود و نمود انسان معنی می‌شود،
۵. فرآیندمندی (تسلسل حلقوی: زاد، زیست و زوال فرهنگ؛ و فراز و فرود/ فتوح و فتور آن)،
۶. پیشرفتگی و پسرفتگی، (این وصف با معیارهایی مانند کارآمدی، و یا سازگاری و عدم سازش با آبرازش‌ها، سنجیده می‌شود).

۷. خلوص و عدم خلوص، شفافیت و مشوشیت، (این وصف در قیاس و نسبت با خمیرمایه و جوهر اصلی شکل دهنده هر فرهنگ، قابل طرح و تبیین است)
۸. تأثیرپذیری و تأثیرگذاری (تولیدکنندگی و مصرف‌کنندگی در نسبت با مقولاتی که در محور نهم از آن‌ها نام برده شد. / عصری شونده و مصری شونده، عصرساز و مصرساز)،
۹. همواره در سیر و سیورورت بودن.

محورها و مباحث فلسفه معرفت دینی

معرفت دینی، را به «محصل کاوش موجه برای تحصیل معرفت به دین» اطلاق می‌کنیم. نسبت معرفت دینی به متن واقع دین همان نسبت علم با معلوم با لذات است. مباحث اساسی فلسفه معرفت دینی عبارت است از:

۱. ماهیت معرفت دینی:

- ۱-۱. بررسی سرشت و صفات پدیده معرفت دینی علی‌الاطلاق،
- ۱-۲. از آن جا که ما دستگاه روشگانی خاصی برای کشف / فهم دین ارائه کرده‌ایم (منطق دیالکتیک دینامیکال اکتشاف گزاره‌ها و آموزه‌های دینی) و براین اساس، تعریف خاصی نیز برای معرفت دینی قائلیم، خصائل معرفت دینی برآمده از منطق مزبور، می‌تواند متفاوت با معرفت دینی به معنی پذیرفته برخی معاصران باشد، از این رو تبیین خصائل معرفت دینی حاصل از کاربست الگوی پیشنهادی ما در روش کشف / فهم دین، نیز می‌تواند فصلی مستقل از محور فوق قلمداد شود. ما خصائلی از قبیل:
۱. روشمندی، ۲. مبنای گروهی مدارکی و احتجاجی، ۳. انطباق حداکثری فهم با واقع دین و امکان تفسیر عینی آن، ۴. انسجام و دستگاواری، ۵. انعطاف و انطباق‌پذیری، ۶. تکامل یابندگی و ... برای معرفت دینی برآمده از منطق پیشنهادی خود توقع می‌بریم.

۲. تکون معرفت دینی:

- ۲-۱. بررسی فرآیند تکون معرفت دینی،
- ۲-۲. تحلیل و تفکیک انواع مبادی ذی‌نقش و ذی‌سهم در تکون معرفت دینی.
۳. گونه‌شناسی تطبیقی روشگان‌ها و رهیافت‌های مهم موجود برای تحصیل معرفت دینی:

واریسی استقرایی مشارب و مناهج کشف/ فهم دین، و گروه‌بندی طولی (=در زمان) و عرضی (=همزمان) مشارب و مناهج.

۴. تحول معرفت دینی:

۴-۱. کاوش استقرایی علل و انواع تحول در معرفت دینی،

۴-۲. ارزیابی عقلانی «نظریه‌های تحول»، (نظریه‌هایی که درصدد تبیین علل و فرایند تحول در معرفت دینی‌اند)

۴-۳. ارائه نظریه مختار.

۵. تخطی معرفت دینی:

۵-۱. شناسایی موانع کشف دین و فهم مدارک دین، و نیز عوامل نابحق دخیل در تکون و تحول معرفت دینی،

۵-۲. بررسی روش‌ها و معاییر بازشناسی سره از ناسره در معرفت دینی.

۶. ارزش معرفت شناختی معرفت دینی:

بررسی میزان واقع‌نمایی معرفت دینی و تعیین نسبت معرفت دینی با نفس‌الأمر دین.

۷. هندسه معرفت دینی:

تقسیم ثلاثی یا رباعی یا خماسی قلمرو دین، و بررسی مبنا و منطق طبقه‌بندی گزاره‌ها و آموزه‌های دین در قالب نظام‌های معرفتی منسجم.

۸. نسبت و مناسبات معرفت دینی با علوم و معرفت‌های دیگر.

۹. کاستگی‌ها و بایستگی‌های کنونی در معرفت دینی.

۱۰. بروز و برآیند داده‌های فلسفه معرفت دینی در منطق کشف/ فهم دین و فرایند نظریه‌پردازی دینی.

تذکار ۱. بازپژوهی فرانگر-عقلانی دانش‌های مستنبط از کتاب و سنت نیز (البته با لحاظ اقتضائات اختصاصی هر یک) می‌تواند در ذیل فلسفه معرفت دینی صورت بندد.

تذکار ۲. هر چند فصول فلسفه معرفت دینی را، در ده محور طراحی کرده‌ایم، اما از میان آن‌ها، دو محور از آن‌ها به دو مسأله‌ای که مهم‌ترین و اصلی‌ترین رسالت فلسفه معرفت دینی قلمداد می‌شوند، می‌پردازند:

۱. «تکون معرفت دینی»، که به بررسی فرآیند و تحلیل و تفکیک انواع مبادی ذی‌نقش و ذی‌سهم در تکون معرفت دینی می‌پردازد.

۲. «تحول معرفت دینی»، که به بررسی استقرایی و پسینی علل و انواع تحول در معرفت دینی و ارزیابی عقلانی نظریه‌های تحول و ارائه «نظریه تحول» مطلوب خواهد پرداخت. این دو مسأله اصلی‌ترین و مهم‌ترین مباحثی هستند که ذیل عنوان فلسفه معرفت دینی قابل طرح و تبیین‌اند، و اصولاً حتی مبحث «ماهیت معرفت دینی»، یعنی بررسی سرشت و صفات معرفت دینی، قابل اتخاذ و اصطیاد از دو محور یاد شده است، مبحث «تخطی معرفت دینی» و مبحث «ارزش معرفتی معرفت دینی» نیز فرع بر آن دو مسأله است.

اما ساختار فلسفه فقه

از دیرباز (و احیاناً در ادوار مختلف) کلمه فقه، اطلاقات و کاربردهای گوناگونی داشته است، از جمله:

۱. **شریعت بالمعنی الأعم**؛ فقه اکبر، معرفت دینی، مجموع گزاره‌ها و آموزه‌های قدسی به‌دست آمده از کاوش و کاربرد مدارک و دوال معتبر دینی. فقه بدین معنا بخش عمده موضوع فلسفه معرفت دینی را تشکیل می‌دهد.

۲. **شریعت بالمعنی الأخص**؛ احکام عملی دین. فلسفه فقه بدین معنی، شامل مقاصد الشریعه، اصل «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعی یا مصلحت جعل»، همچنین علل الشرایع و اثبات العلل که جزئی از فلسفه دین است، می‌گردد.

۳. **تفقه دین**؛ اجتهاد، عملیات استنباط و تفهیم شریعت بالمعنی الأعم یا بالمعنی الأخص. فلسفه فقه بدین معنی، بخشی از مبانی فرایند اکتشاف شریعت به‌شمار می‌رود.

۴. **فروع مدون**؛ فقه غیراستدلالی، مجموعه احکام مصرح و مستنبط دستگاوهار شده. فلسفه فقه بدین معنی نیز چون کاربرد نخست، بخشی از فلسفه معرفت دینی است.

۵. **علم فقه**؛ با علم به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی آن

فلسفه فقه به هریک از اطلاقات پنج‌گانه یادشده که به‌کار رود، غیر از «فلسفه اصول فقه» خواهد بود؛ زیرا مراد از فلسفه اصول فقه مبانی فن اجتهاد است، که بخشی از فلسفه منطق کشف / فهم دین به‌شمار می‌رود. در ادبیات علمی دین‌پژوهی روزگار ما، تعبیر فلسفه فقه، اکثراً در معانی چهارم و پنجم از اطلاقات پیش‌گفته به‌کار می‌رود؛ برخی

از کلمه فقه، در تعبیر فلسفه فقه، معنای سوم را اراده می‌کنند. یکی از شایع‌ترین خطاها، خلط میان تلقی‌های پنج‌گانه از فقه و فلسفه فقه و نیز فلسفه اصول فقه و خلط مسائل این شش با یکدیگر است.

به انگیزه ارائه فهرستی از مباحث فلسفه مضاف به امور و فلسفه مضاف به علوم در حوزه واحد، و همچنین نشان دادن تفاوت میان فلسفه فقه و فلسفه علم فقه - که میان مدعیان نظر و نظریه در فلسفه فقه، بسیار مغشوش و مخدوش طرح و بحث می‌شود - «فهرست امهات مباحث فلسفه فقه» و «ساختار کلی فلسفه علم فقه» را جداگانه و به اختصار، در زیر می‌آوریم. براساس تقسیمات و تسمیه ما، فلسفه فقه در زمره فلسفه‌های مضاف به امور اعتباری و از نوع فلسفه‌های بسیط است، و فلسفه علم فقه در زمره فلسفه‌های مضاف به علوم اعتباری و از جمله فلسفه‌های مضاف مرکب و معرفت درجه دو است.

فهرست امهات مباحث فلسفه فقه (شریعت)

۱. درآمد:

- ۱-۱. اطلاعات و کاربردهای فقه،
- ۱-۲. نسبت فقه خام با فقه مستنبط و علم فقه و قواعد فقهی،
- ۱-۳. جایگاه فقه در هندسه دین،
- ۱-۴. روش‌شناسی اکتشاف فقه، (۱. خردگرایی افراطی انسان محور، ۲. اجتهادگرایی اعتدالی، ۳. نص بسندگی، ۴. انسداد)
- ۱-۵. معناشناسی فلسفه فقه،
- ۱-۶. پیشینه مباحث فلسفه فقه در آراء و آثار سلف.
۲. مبانی فقه (اصول حاکم بر هندسه و آموزه‌های حکمی):
 - ۲-۱. مبانی مبدأشناختی (اصول برآمده از اوصاف مبدأ دین)،
 - ۲-۲. مبانی انسان‌شناختی (اصول برآمده از ویژگی‌های مکلف / مفسر دین)،
 - ۲-۳. مبانی معرفت‌شناختی (اصول برآمده از هویت‌شناسی مدارک و دوال معتبر در شناخت دین)،
 - ۲-۴. مبانی دین‌شناختی (اصول برآمده از احکام هویتی و ذاتی دین و فقه)،

۲-۵. مبانی متعلق‌شناختی (اصول برآمده از خصائل و خصوصیات موضوع و متعلق احکام). تذکار: مباحثی از قبیل عدالت و فقه، مصلحت و عقلانیت و فقه، فرهنگ (عرف) و فقه، و بسیاری از قواعد فقهیه ذی نقش در استنباط احکام فرعی، تحت اصول برآمده از مبانی پیشگفته، قابل درک و درج‌اند.

۳. منابع فقه (و روش‌ها و قواعد و ادله به دست آمده از مدارک و دوال معتبر):

۳-۱. کتاب،

۳-۲. سنت قولی،

۳-۳. سنت فعلی،

۳-۴. اجماع، شهرت مقارن عهد معصوم، شهرت فتوایی،

۳-۵. عقل،

۳-۶. فطرت.

تذکار: این مبحث با مبحث مبانی معرفت‌شناختی، تداخل یا دست کم تعامل تام دارد.

۴. حکم‌شناسی:

۴-۱. ماهیت‌شناسی حکم فقهی / هویت معرفتی قضایای فقهی / حقیقت و اعتبار،

۴-۲. فرایند تشریح (انشاء تا تنجّز)

۴-۳. اقسام و تقسیمات حکم،

۴-۴. انواع تقابل میان احکام،

۴-۵. تفاوت قضایای فقهی با قضایای اخلاقی.

۵. موضوع‌شناسی:

۵-۱. متعلق اوامر و نواهی،

۵-۲. انواع موضوع

۵-۳. تبدل احکام (نقش تطور زمان، مکان و انسان در تبدل حکم / شرح علل و انواع

تظورات / ظروف و ظرائف اجراء دین و نقش و سهم آن در تحول و تطابق فقه)،

۶. تبعیت احکام از مصالح و مفاسد:

۶-۱. بررسی تبعیت و عدم تبعیت،

۶-۱. امکان و عدم امکان کشف مصالح و مفاسد (در مقام تشریح و تطبیق)،

۶-۲. مقاصد الشریعه، و غایت فقه،

۳-۶. علل الشرایع،

۷. قلمرو و هندسه فقه:

۱-۷. حیطة و حوزه‌های فقه،

۲-۷. خلو و عدم خلو از حکم (منطقه الفراغ و حوزه مفوض التشریح)

۳-۷. ساختار فقه (جامعیت و نظام‌وارگی، یا نقص و بی‌هندسه‌گی؟).

۸. نسبت فقه با:

- حقوق،

- عرفان،

- اخلاق .

ساختار فلسفه علم فقه

۱. درآمد:

۱-۱. مفهوم‌شناسی فقه و معرفت فقهی،

۲-۱. درباره فلسفه علم فقه.

(تعریف، موضوع، غایت، ساختار، روش و رویکرد، و کارکردها)

۲. ماهیت معرفت فقهی:

۱-۲. چیستی علم فقه،

۲-۲. سرشت و صفات معرفت شناختی معرفت فقهی.

۳. تکون معرفت فقهی و پیدایش علم فقه:

۱-۳. فرایند تکون معرفت فقهی،

۲-۳. تحلیل مبادی ذی‌نقش و ذی‌سهم در تکون معرفت فقهی،

۳-۳. سرگذشت علم فقه.

۴. روش شناسی علم فقه:

۱-۴. مدارس و مناهج فقهی و نقش آن‌ها در شکل‌گیری روش علم فقه،

۲-۴. روش تفقه مطلوب و علم فقه مطلوب،

۳-۴. ارزش معرفتی قضایای فقهی مستنبط از مدارک و دوال.

۵. ادوار علم فقه و مبادی تحول در آن:

۱-۵. استقراء علل تحول در معرفت فقهی،

۲-۵. ادوار فقه و انواع تحول،

۳-۵. ارزیابی عقلانی نظریه‌های تحول در معرفت فقهی،

۴-۵. نظریه مختار.

۶. موانع فهم شریعت و آسیب‌شناسی معرفت فقهی:

۱-۶. استقراء موانع براساس مبانی و مبادی خمسه اکتشاف دین،

۲-۶. سنجه‌های بازشناخت سره از ناسره معرفت فقهی.

۷. فصول علم فقه:

۸. نسبت و مناسبات علم فقه با:

- علم اصول فقه،

- علم فلسفه،

- علم کلام،

- علم حقوق،

- علم اخلاق،

- قواعد فقهی،

- علوم انسانی؛

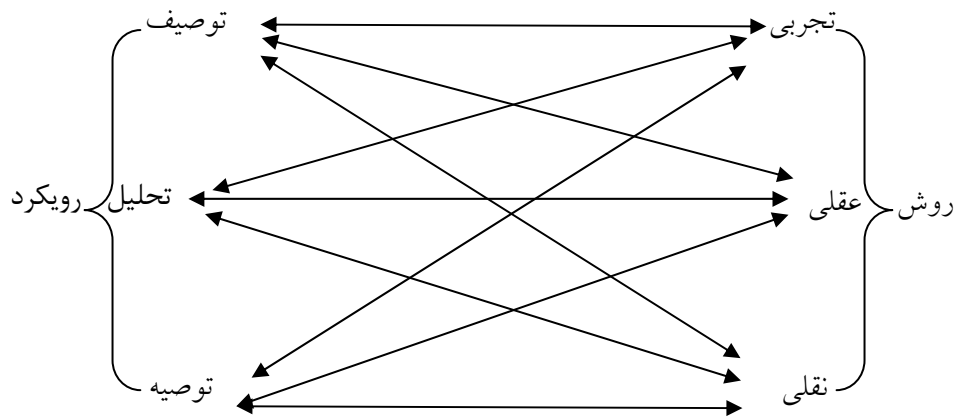
چهارم. اهداف، فوائد و عوائد: روش و رویکرد فرانکر عقلانی فلسفه مضاف به علوم، هم ناراستی‌ها و عیوب ساختاری، کژی‌ها و نواقص روشگانی، نقائص و نارسایی‌های تبیینی، کاستی‌ها و لغزش‌های محتوایی، استطرادات و زوائد، ناتوانی‌ها و ناکارآمدی‌ها، و هرگونه تنگناها و تُنکی‌های علم متعلق را آشکار می‌سازد، و هم کمالات و کارایی‌ها، ظرائف و ظرفیت‌ها، عمق و وسعت، و استحکام و استواری آن را؛ و بدین‌سان پژوهشگر با دست‌یابی به‌توان مواجهه خودآگاه، نقادانه و کنشگرانه، می‌تواند به‌بازنگری و تصحیح، بازسازی و تجدید، بازپیرایی و تنقیح، بازآرایی و تنسیق، بلکه فرآوری و تکمیل، و گاه نیز با چینش متفاوت و مجدد مباحث مضاف الیه، به سامان بخشی و تاسیس دانش‌هایی جدید دست یازد و چنین دست‌آوردهایی، لاجرم منشأ توسعه مرزهای معرفت می‌گردد.

فلسفه‌های مضاف به امور نیز، از رهگذر بازفهمی و ژرف‌شناسی متعلق، و تبیین و توجیه سرگذشت مضاف الیه، تحلیل و تنقید سرشت و صفات آن، باعث بسط بصیرت و موجب توسعه توانایی‌های محقق گشته، امکان مواجهه خودآگاهانه و کنشگرانه با مسائل متعلق فلسفه مضاف و همچنین استخدام آن در جهت نیات و نیازهای آدمی را فراهم می‌آورد.

این داده‌ها و دست آوردها، آن گاه که پیشینی منظور شوند غایت و غرض فلسفه‌های مضاف به علوم و امور بشمار می‌روند، و آن گاه که پسینی و چون پی‌آورد پژوهش ملحوظ گردند فوائد و عوائد آن‌ها قلمداد خواهند شد.

پنج. روش و رویکرد: روش تحقیق را، ما به «شیوهٔ چینش و پردازش اطلاعات و ادلهٔ در مقام گردآوری و داوری، برای رد رقیب یا اثبات ادعا»، اطلاق می‌کنیم، مانند روش تجربی حسی، روش عقلی حدسی، روش نقلی نصی؛ هر روشی از ساماندهی مجموعه‌ای از قواعد و دلایل هم‌سنخ و هم‌صنف فراهم می‌گردد.

رویکرد تحقیق را، ما به «سمت‌گیری ناشی از قصد محقق در مقام بحث و بیان» اطلاق می‌کنیم؛ رویکرد تحقیق به یکی از وجوه سه‌گانهٔ توصیف و گزارش، تحلیل و پردازش، توصیه و سفارش، رخ می‌کند؛ تنقید و قضاوت نیز جزئی از رویکرد تحلیل است. هر چند -چنان‌که در نمودار زیر نمایانده شده- از انواع ترکیب روش‌ها و رویکردها، نه وضعیت فرضی حاصل می‌شود اما تناسب و تناسل همهٔ وضعیت‌ها محل درای و درنگ است.



روش فلسفه‌های مضاف به علوم و امور، عقلی حدسی است، گرچه همچون گونه‌های دیگر فلسفه، در فلسفه‌های مضاف نیز، در مقام گردآوری، گاه از شیوهٔ تجربی سود برده می‌شود. رویکرد فلسفه‌های مضاف نیز، تحلیلی و تنقیدی است؛ هرچند محقق فلسفهٔ مضاف برای بهینه‌سازی علم متعلق، در هاله و حاشیه و نه در حاق و هستهٔ مباحث، به توصیف و توصیه نیز می‌پردازد.

- شش. انواع: حکمت (علی الاطلاق و البته با اندکی تسامح) براساس معیارها و حیثیات مختلف، به اقسام و انواع گوناگون تقسیم و طبقه بندی می‌شود، از جمله:
۱. از لحاظ تاریخی، به باستان، قدیم، قرون میانه، معاصر و جدید،
 ۲. با معیار جغرافیا، به شرقی، غربی، و نیز چینی، هندی، ایرانی، و آمریکایی، اروپایی، نیز به یونانی، ایتالیایی، آلمانی، فرانسوی، انگلسون و...
 ۳. از جهت گرایش، به دینی و الهی، غیر دینی و سکولار، و نیز به اسلامی، مسیحی، یهودی، بودایی و...
 ۴. از نظر رهیافت و روش، به مشائی، اشراقی، رواقی، مزدوج، و نیز عقل‌گرا و تجربه‌گرا.
 ۵. از حیث معرفت‌شناختی، به یقین‌گرا، نسبی‌انگار، شکاک، و نیز رئالیستی، ایدئالیستی و...
 ۶. از جهت هستی‌شناختی و نظریه‌مبنای شکل‌دهنده دستگاه و ساختار، به اصالة الوجودی، و اصالة‌الماهوی.
 ۷. به لحاظ غایت یا کارکرد، به انتزاعی و عملگرا،
 ۸. به اعتبار گستره و قلمرو، به حکمت نظری و اقسام ثلاثه آن، و حکمت عملی و اقسام سه‌گانه اش.
 ۹. از حیث متعلق و موضوع، به ماوراء‌الطبیعه و طبیعی؛ یا به ما بعد‌الطبیعه و طبیعیات.
 ۱۰. با ملاک جامعیت و کلیت موضوع، و جزئیت و تخصصی بودن متعلق، به مطلق و مضاف*.

* علامه شعرانی تهرانی ضمن ارائه تقسیمی منطقی از فلسفه، از جمله حکمای مسلمان معاصر است که به برخی از فلسفه‌های مضاف - هر چند نه چندان خودآگاه و روشن - اشاره کرده است، این تقسیم و تلقی را استاد حسن زاده آملی در جلد دوم هزار و یک کلمه، تحت کلمه شماره ۲۷۱ روایت کرده است، نقل نص بیان علامه شعرانی این جا، خالی از فائده نیست؛ او می‌گوید: «... فلسفه بحث می‌کند از هر مسأله‌ای که ممکن است در آن بحث کرد و موضوع آن موجود مطلق؛ یعنی هر موجودی است و چون موجود بر سه قسم است؛ لذا فلسفه بر سه قسم است:

یک. موجود مجرد: یعنی موجودی که ماده نیست و امتدا جسمانی ندارد، در مکان قرار نمی‌گیرد و به آن اشاره حسی نمی‌توان نمود؛ مانند عله العلل که همه چیز را او خلق نموده و حیات به عالم بخشیده، و علمی که از این موضوع بحث می‌کند «ماوراء‌الطبیعه» و علم الهی است.

دو. موجود مادی: یعنی اجسام صامته که مشاهده می‌کنیم یا آثار آن نزد ما هویدا است و در مکانی قرار دارد و این قسم «فلسفه طبیعی» است.

سه. انسان: مقصود معرفت نفس ناطقه و خواص آن است؛ اگرچه از دو قسم فوق خارج نیست و لیکن چون اهمیت بسیار دارد، لایق است که در آن علی حده بحث شود.

و فلاسفه می‌گویند در نفس سه خاصیت است:

اول اینکه می‌تواند فکر کند و در علوم نتایج مجهوله را کشف نماید.

فلسفه‌های مضاف نیز که بخشی از تقسیم اخیرند، به اعتبار ماهیت و هویت مضاف الیه خود، به اقسام گوناگونی تقسیم و طبقه بندی می‌شوند. زیرا «مضاف‌الیه» و متعلق فلسفه‌های مضاف، گاه علوم حقیقی و اعتباری (مجموعه معرفتی دستگاہند) و گاه امور حقیقی و اعتباری (هستومندهای معرفتی یا غیر معرفتی دستگاہوار انگاشته)؛ است؛ «علم‌های مضاف‌الیه» نیز گاه از سنخ معرفت درجه اول است، مانند «علم‌های خاص» مثل علم فیزیک، و گاه از نوع معرفت درجه دوم است، مانند «فلسفه علم» و «فلسفه فلسفه»؛ کما این که امور مضاف الیه نیز گاه از سنخ معرفت است مانند «وحی» و «معرفت»، و گاه کلان مقوله‌ای غیر معرفتی است مانند هنر و حقوق؛ همچنین علوم یا امور مضاف‌الیه، گاه حقیقی و گاه اعتباری‌اند و این تفاوت‌های ماهوی و هویتی، منشأ تنويع فلسفه‌های مضاف می‌گردد.

فلسفه مضاف به امور غیر معرفتی را می‌توان، «فلسفه‌های مضاف بسیط» نامید؛ فلسفه اجتماع، فلسفه هنر، فلسفه تاریخ، فلسفه تمدن، فلسفه حقوق، فلسفه اقتصاد، فلسفه سیاست، فلسفه اخلاق، فلسفه تربیت، فلسفه زبان، فلسفه تکنولوژی، در زمره فلسفه‌های مضاف بسیط جای می‌گیرند.

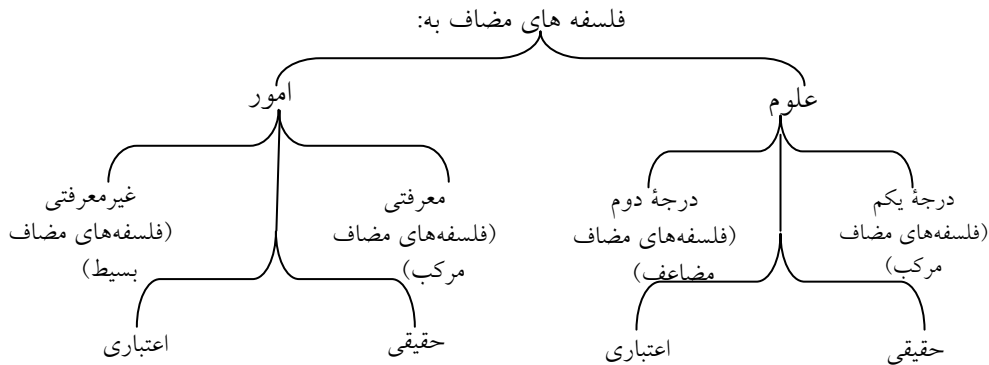
فلسفه‌هایی را که موضوع آن‌ها معرفت درجه یکم (علم یا هستومند معرفتی دستگاہوار) باشد می‌توان در قیاس با نوع بالا (بسیط) و نیز به قیاس «جهل مرکب» که جهل به جهل است (و این گروه از فلسفه‌های مضاف، علم به علم است) فلسفه «مضاف مرکب» نام نهاد؛ فلسفه معرفت، فلسفه علم، فلسفه عرفان، فلسفه «علم‌های خاص»، و...، در ذیل فلسفه‌های مضاف مرکب، طبقه بندی می‌شوند. فلسفه‌های مضافی را که به معرفت‌های درجه دوم، اضافه می‌شوند - از آن جهت که معرفت‌های درجه سوم‌اند (اگر این جعل اصطلاح یا تعبیر، به مذاق ارباب معرفت خوش آید) و

دوم اینکه می‌تواند در صنایع بدیعه و فنون جمیله زحمت بکشد و در آن عجائب اظهار کند؛ مانند نقاشی و خط . سیم اینکه حسن و قبح اعمال و افعال را ملغف شده، اخلاق و افعال حسنه را برای خویش اختیار و از قبايح پرهیز کند. علمی که از خاصیت اول بحث می‌کند علم منطق و آن که از خاصیت دوم بحث می‌کند علم جمال و آن که از خاصیت سیم بحث می‌کند علم اخلاق است. این سه، خاصیت حال انسان است در حال انفراد؛ اما وقتی افراد بسیاری گرد یکدیگر برآمدند، علاقه و ارتباط آن‌ها با یکدیگر قواعدی دارد و بحث از آن علم اجتماع است؛ مثل اینکه به چه علت ملتی ترقی و گاهی تنزل می‌کند و به چه سبب متحد یا ... و برای بحث در اینکه در سلوک با یکدیگر چه نوع باید رفتار کنند علم دیگری است و آن را علم قانون و فقه گویند. پس فلسفه بر هشت قسم است: ۱. مابعدالطبیعه یا علم الاهی ۲. حکمت طبیعی، ۳. علم النفس، ۴. منطق، ۵. علم جمال، ۶. علم اخلاق، ۷. علم اجتماع، ۸. فلسفه قانون».

معرفت های مضاف قلمداد می گردند- می توان فلسفه های «مضاف مضاعف» نامگذاری کرد؛ فلسفه فلسفه علم، و دیگر فلسفه های مضاف به «فلسفه مضاف مرکب»، از مصادیق این گروه از فلسفه های مضاف بشمارند. البته ممکن است با این توجیه که این گروه چیزی بیش از علم به علم (و معرفت درجه دوم) نیستند، آن ها نیز به فلسفه های مضاف مرکب ملحق شوند.

می توان فلسفه های مضاف را از حیث دیگر به دو قسم تقسیم کرد:

گروهی که متعلق آن ها، علوم یا امور حقیقی اند، مانند فلسفه و فلسفه هستی اند*، دسته ای که مضاف الیه آن ها، علوم یا امور اعتباری اند، مانند فلسفه علم فقه و فلسفه فقه انواع فلسفه های مضاف را به صورت زیر می توان نمودار کرد:



هفت) نسبت و مناسبات فلسفه های مضاف با دانش های مضاف الیه: فلسفه های مضاف به نحو مجموعی، با دانش های مضاف الیه به نحو مجموعی، نسبت و مناسباتی عام دارند، و هر فلسفه مضافی با غلم متعلق خود و احیاناً با دانش هایی خاص، نسبت و مناسباتی خاص دارد. (از باب نمونه، نسبت و مناسبات خاص فلسفه معرفت دینی را با فلسفه دین و منطق فهم دین، در مقاله «ضرورت تأسیس...» مندرج در قبسات شماره آوردیم) این به جهت رعایت اختصار در باب، نسبت و مناسبات عام میان فلسفه های مضاف با مجموع علم های مضاف الیه به اشارتی بسنده می کنیم:

به اقتضای اینکه فلسفه های مضاف، دانش هایی پسینی اند، مواد خام خویش را از علم های مضاف الیه دریافت می کنند، و از آن جا که این دانشواره ها مطالعه گره های فرانگرد،

*. اگر فلسفه هستی را همان الاهیات بالمعنی الاعم بدانیم؛ کما اینکه گاه چنین تعبیر می شود- فلسفه هستی، «فلسفه مطلق» خواهد بود و الا در زمره فلسفه های مضاف قرار می گیرد.

با استشهاد به شواهد فراچنگ آمده از بازکاوی سرشت و سرگذشت متعلق‌های خود، به داوری درباره آن‌ها می‌پردازد، و از رهگذر نمایاندن کاستی‌ها و کمالات و کارایی‌های مضاف‌الیه، به بسط و بازسازی و ارتقاء جایگاه آن‌ها کمک می‌کند.

اگر به عین عنایت، تاریخ علوم را به کاویم خواهیم دید که حتا آن‌گاه که هنوز فلسفه‌های مضاف به مثابه دانشواره‌هایی مستقل تکون نیافته بودند، علوم مختلف، ترمیم، تحول و تکامل و توسعه خویش را وامدار نگرش‌هایی از جنس فلسفه مضافی بوده‌اند.

هشت. امکان فلسفه‌های مضاف اسلامی: آن چه باعث طرح پرسش از «امکان فلسفه‌های

مضاف اسلامی» می‌گردد، دو نکته است:

۱. چالش دیرین اسلامیت فلسفه، (آیا فلسفه که خصلت ذاتی آن آزاد اندیشی است

می‌تواند مقید به چیزی و از جمله دین و ایدئولوژی خاص باشد؟)

استعداد و استطاعت حکمت و علوم عقلی اسلامی برای بازتولید شاخه‌های مستقلی با

عنوان فلسفه‌های مضاف.

نکته دوم آن گاه برجسته می‌شود که به فهرست بلند گستره این حوزه حکمی توجه کنیم؛ هنگامی که اقسام و تقسیمات را باز می‌گفتیم - هر چند پاشان و پریشان - ده‌ها نمونه از فلسفه‌های مضاف را نام بردیم. پاسخ به نکته نخست، هر چند مجالی موسع می‌طلبد اما از اشاره به دو نکته نمی‌توان درگذشت: یک این که: اینک دیریست در اطلاق انگاره تمخض علم و اندیشه - حتا در علوم محض - رخنه افتاده است!، در پس کدام فلسفه و علم، پیش‌انگاره‌های بی‌شمار، پنهان نیست؟ و به تعبیر حکما: ادلّ الدلیل علی امکان الشیء و وقوعه؛ فهرست فشرده تقسیمات و اقسام فلسفه‌ها که در بالا بدان اشارت شد، دلیل این حقیقت است که فلسفه به هزار قید و حیث شناخته و ناشناخته، معلوم و مکتوم، متقید و متحیث است؛ حیات و حضور دیرپای حکمت کهن و کهول و علوم عقلی گران و گسترده اسلامی نیز خود بهترین شاهد امکان و جواز اتصاف فلسفه به اسلامیت و نیز بزرگ‌ترین برهان امکان فلسفه‌های مضاف اسلامی است.

دو این که: ظرفیت‌ها و زمینه‌های حکمت و عقلانیت اسلامی، آشکارتر از آن است که

در امکان تأسیس و تنسیق فلسفه‌های مضاف اسلامی کمترین تردیدی روا داشته شود؛ در

توضیح این استطاعت انباشته، می‌توان دست‌کم به نکات زیر اشاره کرد:

مقتضای علم‌العلمی و پدرخواندگی فلسفه نسبت به دیگر دانش‌ها،

عمق و وسعت میراث معرفتی بازمانده از سلف در حوزه حکمت و عقلانیت اسلامی، حکیمانی گزاره‌ها و آموزه‌های دینی اسلام،

غنا، قوام و قوت علوم اسلامی از لحاظ رویکرد فرانکر و ارزیابانه نسبت به علوم و امور دستگاووار، وانگهی به اعتبار تنوع معاییر، اسلامیت دانش می‌تواند تشکیکی یا ذو وجوه باشد، اسلامیت می‌تواند به منابع یا روش، یا غایت یا کارکرد یک علم یا هویت موضوع یا محمولات آن ارجاع گردد.

نه. **بایستگی تأسیس و توسعه فلسفه‌های مضاف اسلامی:** علاوه بر مقام ثبوت و امکان، ادله بسیاری

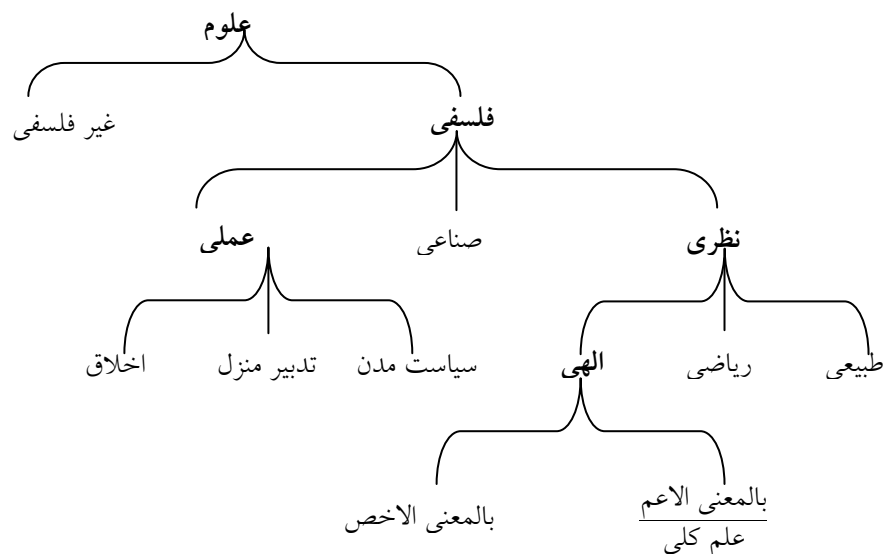
مقام اثبات و ضرورت تأسیس و توسعه فلسفه‌های مضاف بر مبنای حکمت و علوم عقلی اسلامی را محرز می‌دارد؛ ادله و الزامات زیر، از جمله پشتوانه‌های بایستگی تأسیس و توسعه فلسفه‌های مضاف اسلامی است،

۱. ضرورت مضاعف بسط، باروری و بالندگی حکمت اسلامی، در شرائط کنونی اسلام و جهان.
۲. لزوم برون برد فلسفه اسلامی از انزوا و انعطال کنونی و کاربردی کردن آن،
۳. بایستگی روزآمدسازی فلسفه اسلامی با چینش و آرایش جدید،
۴. وجوب تقویت مبانی نظری علوم و معرفت‌های اسلامی،
۵. با توجه به این که: فلسفه به انسان قدرت کلان نگری می‌بخشد، لازمه ایجاد یا ارتقاء انسجام در هندسه علوم و معارف اسلامی به ویژه در حوزه حکمت عملی، و رفع تعارض‌ها و تشتت‌های محتمل در آن، نگاه فرانکر عقلانی به علوم و معارف اسلامی است.
۶. پاره‌ای از فلسفه‌های مضاف مانند فلسفه دین راه، برخی به پایگاه تازش و یورش به مبانی و معارف اسلامی و بومی بدل کرده‌اند، تأسیس فلسفه‌های مضاف با مبنا و منطق درست و دقیق چاره ساز این دست سوء رفتارها است.
۷. خلط و خطاهای علمی بسیاری از سوی بعضی معاصرین در باب برخی فلسفه‌های مضاف اسلامی صورت می‌گیرد مانند: اطلاق فلسفه دین به فلسفه دینی، کلام جدید یا دین پژوهی (به معنای عام) و مانند: برابرنگاری یا خلط فلسفه فقه، مقاصد الشریع و علل الشرایع با فلسفه علم فقه، فلسفه علم اصول، فلسفه اجتهاد؛ تأسیس فلسفه‌های مضاف به صورت صحیح و دقیق باعث تقلیل و تصحیح چنین خلط و خطاهایی می‌گردد.

ده. منابع: نخستین منبع برای تأسیس و توسعه فلسفه‌های مضاف اسلامی، وحی نامه‌ی الهی است؛ قرآن کتاب حکمت و معرفت است، مبانی و متافیزیک علوم و امور، به سهولت و سلاست از خلال آیات این کتاب حکیم قابل اجتهاد و اصطیاد است. نگاه کلان و کلی به هستی و هستومندها از رسالت‌های اصلی دین است؛ طرح و شرح مبانی حکمت و معرفت، بخش بزرگی از تعالیم و حیانی را تشکیل می‌دهد. دومین منبع، سنت معصوم است؛ قول و فعل معصومان □ به مثابه ثقل اصغر، عدل ثقل اکبر است و بالطبع از ظرفیت‌های مشابه آن برخوردار است.

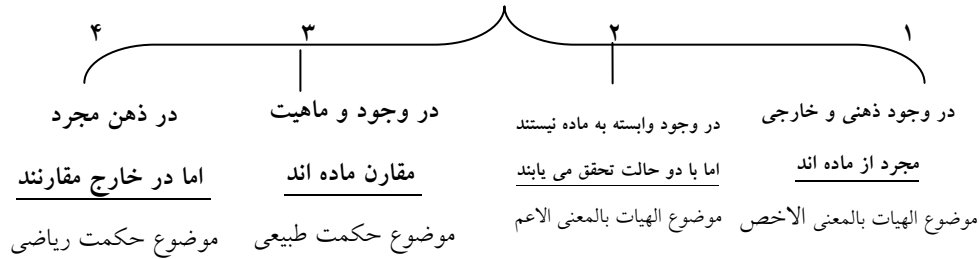
سومین منبع، استنتاج و استخراج فلسفه‌های مضاف اسلامی، میراث مغتنم معرفتی، بازمانده از سلف در قلمرو وسیع علوم عقلی است. علاوه بر علوم عقلی، بسیاری از دانش‌های نقلی و اعتباری و حتا ادبیات - به ویژه فارسی - غنی و قویم ما، می‌تواند چونان دفائن و معادنی پربار و سرشار، بازکاویده شده، گوهرهای گران مدفون و مکتوم در آنها شناخته و پرداخته، سوده و سفته شده، به صورت دانش‌هایی منسجم، نظم و نسق یافته بر سر بازار معرفت در معرض دید و درک جهانیان نهاده شود.

این عبارات و تعابیر که بر قلم این کمین به ارتجال و استعجال جاری گشته، حاجتمند شرح و بسط درخور است که این مقال، مجال آن نیست؛ کلام به فرجام می‌بریم و ادای حق آن چه که مرقوم گشت، و طرح و تبیین دو مسأله‌ی بس مهم دیگر، یعنی «منطق تأسیس فلسفه‌های مضاف اسلامی» و «کاستگی‌ها و بایستگی‌های کنونی فلسفه‌های مضاف» را به فرصتی فراخ و فراخور وا می‌نهم. لَعَلَّ اللَّهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا.



گفته‌اند: متعلق حکمت نظری اشیاء و امور خارج از اختیار آدمی‌اند، این اشیاء و امور از

لحاظ ماده و حرکت



۳۰

پیش

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، *الاشارات و التنبيهات*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۲. اخوان الصفا، *رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا*، بیروت، دارالبیروت، ۱۹۸۳م، ج ۱.
۳. حسن زاده آملی حسن، *هزار و یک نکته*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۳.
۴. رشاد علی اکبر، *دین پژوهی معاصر*، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.
۵. صدرالمتالهین الشیرازی، *الحکمة المتعالیه*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ج ۱ و ۲ و ۳.
۶. _____، *المظاهر الالهیه*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۷۸..
۷. قطب الدین شیرازی محمدبن مسعود، *شرح حکمة الاشراق*، قم، بیدار، بی تا.
۸. الکندی، کتاب الکندی الی المعتصم فی الفلسفة الاولى، تحقیق فؤاد الالهوانی، القاہره، ۱۹۹۴م.
۹. مصباح محمدتقی، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴ش، ج ۱.
۱۰. _____، *فلسفه اخلاق*، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۳ش.